

# بایدی

اثر: ژوهنا سپری  
ترجمہ: محمد رضا جعفری



در این کتاب داستان‌های:

هایدی  
چرخ جادو  
نان غم  
خرگوشی که گرگ را کشت

را خواهید خواند.



## هایدی



هایدی و پدربزرگش در دامنه کوه‌های آلپ در سویس زندگی می‌کردند. کلبه آنها چشم‌اندازی به دره داشت و در مسیر باد کوهستانی قرار گرفته بود. در پشت کلبه سه درخت صنوبر کهنسال دیده می‌شد. هایدی از صدای غرش باد که شاخه‌های بلند و تنومند صنوبر را تکان می‌داد لذت می‌برد.



هایدی زندگی خوشی داشت. تابستان‌ها هر روز با پیترا که پسر کوچکی بود و بزچرانی می‌کرد، به قله کوه می‌رفت. هایدی اسم همه گل‌ها را می‌دانست و با همه بزهای پیترا دوست بود. او زمستان‌ها با پدربزرگش در

خانه می ماند و درست کردن فاشق‌های چوبی و تعمیر میزها و صندلی‌ها  
و دیگر مشغولیت‌های پدر بزرگ را تماشا می کرد.



در این فصل، گاهی وقت‌ها پیترا خودش را از دامنه کوه پریرف بالا  
می کشید و هایدی را صدا می زد و او را نزد مادر و مادر بزرگ نابینایش  
می برد.

یک روز عمه هایدی، که در فرانکفورت زندگی می کرد، به کلبه آنها آمد  
تا هایدی را با خودش به فرانکفورت ببرد.